

## کاوشی در مفردات سوره حمد<sup>۱</sup>

● سید محمد باقر حجتی \*

□ اِسْم

لغات و واژه‌های متعدد در باره اسم:

در مورد واژه "اسم" لغات متعدد و گوناگونی یاد کرده‌اند که یکی از علمای لغت، شمار آنها را به هیجده واژه رسانده، و در دویستی که آنها را یاد می‌کنیم به گونه‌ای فشرده ذکر کرده است (الوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۸):

الاسْمِ عَشْرُ لُغَاتٍ مَعَ ثَمَانِيَةِ  
سَمِّ، سَمَاتٍ، سَمَا، وَاسْمٍ، وَزِدْسَمَةً  
بِنَقْلِ جَدِّي شَيْخِ النَّاسِ أَكْمِلِهَا  
كَذَا سَمَاءٌ بِتَثْنِيٍّ لِأَنَّ لَهَا

- برای واژه اسم، ده- به اضافه هشت- [یعنی هیجده] لغت وجود دارد، و این سخن را از جدم که استاد

---

۱- استاد ممتاز دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، استاد منعم دانشگاه امام صادق (ع)، صاحب‌نظر و دارای تألیفات متعدد در زمینه علوم قرآنی.

و شخصیتی بزرگ در میان مردم بوده این واژه را به گونه‌ای کامل بازگو می‌کنم:

۱- سم ۲- سمات ۳- سماء ۴- اسم ۵- سمه را بر اینها بیفزای ۶- بدینسان "سما" را اضافه کن، که

اول هر یک از آنها را می‌توان به سه وجه فتح و ضم و کسر بخوانی [و مجموعاً شش لغت]

- و هریک به سه وجه در آغاز و آنها بروی هم به هیجده لغت می‌رسد.

یکی از شعرا، "سَم" را به عنوان یکی از واژه‌های "اسم" و به معنای آن به کار برده و گفته است: بِاسْمِ

الَّذِي فِي كُلِّ سُورَةٍ سَمُّهُ (رازی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۸):

### □ به نام آنکه در هر سوره‌ای اسم و نام او آمده است

ابن سیده می‌گوید: اسم واژه‌ای است که در مقام اطلاق بر جوهر و عرض، وضع شده تا پاره‌ای

از آنها از پاره‌ای دیگر جدا و باز شناخته شوند، چنان که - به عنوان مثال - ارتجالاً می‌گوییم:

"اسم هذا كذا": (اسم و نام این، چنین است). و اسم را به کسر همزه به کار می‌بریم؛ و نیز می‌توانیم

بگوییم "اسم هذا كذا" و همزه آن را به ضم بخوانیم. لحياني گفته است: اسم فلان" به کسر همزه کلام

و سخن عرب است؛ لکن از قبيلة بنی عمر و بن تمیم آورده‌اند که آنان "اسمه فلان" را به ضم همزه

"اسم" می‌خواندند. لحياني یادآور می‌شود قرائت "اسم" به ضم همزه در میان قبيلة قضاعة رایج و

دارای کاربرد فراوانی بوده است. اما "سَم" طبق استعمال اهل لهجه است که "اسم" را به کسر همزه به

کار می‌برند، و الف [یعنی همزه] را حذف کرده و حرکت آن را که کسره است بر سین می‌افکنند و در آن،

جا به جا می‌سازند.

کسائی، مصرع "بِاسْمِ الَّذِي فِي كُلِّ سُورَةٍ سَمَةٌ" را در نقل و روایت بنی قضاعة، به ضمن سین

"سمه" بازگو کرده، در حالی که همین مصرع را از قبایل دیگر به کسر سین "سمه" انشاء نموده و سرودن

آن را برگزار کرده است (ابن منظور، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۲). ابوزید و دانشمندانی دیگر همین نکته را

یادآور شده‌اند.

هر چند اصل و ریشه "سَمُو" عبارت از "سِمُو" است و به قول ابوالفتح رازی: "فأما اسم" اصل این کلمه،

"سِمُو" [به کسر سین و سکون میم] است علی وزن "فَعْلٌ" از آنکه جمعش "أَسْمَاءٌ" کردند كَقَيْنُو<sup>۲</sup> و أَقْنَاءُ،

و جِنُو<sup>۳</sup> و أَخْنَاءُ، لام الفعل از آخرش بیفکنند؛ پس حرکت واو با میم دادند، ابتدا کردن به ساکن

متعذر شد، همزه وصل درآوردند تا نطق، ممکن یُود، "اسم" گشت (رازی، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵، ج ۱ ص

۵۳۱؛ راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۲۴۴).

## □ مبدأ اشتقاق "اسم":

### ۱- سَمُو، یاسِمُو :

اکثر علما برآنند کلمه "اسم" از ریشه "سَمُو" - که مصدر "سَمَا، یَسْمُو" است اشتقاق شده است، و "سَمُو" به معنای رفعت و بلندی و افراستگی است؛ "از آن جهت که مسمی از رهگذر اسم، بلند آوازه و بدان شناخته می‌شود" (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۲۴۴) در روض الجنان آمده است: "اگر گویند: اسم را - چون اشتقاق از سَمُو باشد - چه معنا دارد که معنا، سَمَت بر اسم مخیل است که اسم، مسمی را علامت باشد؟ گوییم: معنای "سَمُو" ظاهرتر است و آن، آن است که [سمایی] که اسم ندارد حامل و پوشید و مَتَّع [و پست و فروهشته] بود، چون اسم بر او نهند پنداری که "رَفَع وَ نَوَّه بِذِكْرِهِ": رفعتی دارد آن را و تنویه ذکری؛ پس معنای "سَمُو" در او ظاهرتر است" (رازی، ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۳۱؛ آلوسی، بی تا، ج ۱، ص ۵۲) و نیز فخر رازی گوید: "بصریون گفته‌اند: اسم از "سَمَا، یَسْمُو" اشتقاق شده، و معنای آن بلند شدن و پدیدار گشتن است. بنابراین اسم و نام هر چیز، برافراشته و بلند است به گونه‌ای که آن چیز به وسیله اسم و نامش پدیدار می‌شود. وین بر این مطلب می‌افزایم که لفظ، مَعْرِفِ معنا است، و مَعْرِفِ هر چیزی از نظر معلومیت بر مَعْرِفِ تقدم دارد؛ بنابراین اسم دارای بلندی بر معنا و مسمی و مقدم بر آن است" (رازی، بی تا، ج ۱، ص ۱۰۸).

### ۲- وَسَم، یا سَمَة :

برخی را عقیده بر آن است که "اسم" از "وسم" یا "سَمَة" اشتقاق یافته به این معناکه واو از آغاز آن حذف، و همزه به جای آنها نهاده شده است [کوفیون به چنین اشتقاقی درباره اسم قائل بوده و می‌گفتند: وسم به معنای داغ نهادن، و "سَمَة" به معنای علامت و نشانه است: اسم نیز به سان داغ و علامت و نشانه‌ای است که به مسمی رهنمون است.

طبق این نظریه، اسم دارای مبدأ اشتقاقی است که از باب مثال واوی به شمار می‌آید، و مثال واوی نیز دارای دو ساختمان مصدری است مانند "وعد، یعد، وَعْدًا، عِدَّةٌ" و "وصل، یصل، وصالاً، صَلَّةٌ" اسم نیز مشتق از: "وَسَم، یَسِم، وَسَمًا، سِمَّةٌ" می‌باشد.

## □ نادرستی اشتقاق اسم از وسم و یا سَمَة :

اکثر قریب به تمام علمای لغت و واژه‌گزاران زبان عربی و مفسران، رأی کوفیین را - که قائل به اشتقاق اسم از "وسم" و یا "سَمَة" بوده‌اند - با ادله متعددی نادرست اعلام کرده‌اند و ترجیح داده‌اند که بگویند: "اسم" از "سَمُو" - که در اصل "سَمُو" بوده - اشتقاق شده است. ادله‌هایی که از این پس یاد

می‌شود چینی ترجیحی را تأیید می‌نماید.

۱- اگر بگوییم: اسم از "وسم، سمة" اشتقاق یافته از باب مثال واوی خواهد بود، و در مثال واوی از قبیل: "صَلَّةٌ، وَضَلٌ"، "عِدَّةٌ، وَعَدٌ" و امثال آنها که در "صِلَّةٌ و عِدَّةٌ" - به عنوان مصدر "وَصَلَ و وَحَدٌ" - به جای "وَضَلَّ" و "وَعَدَأٌ" به کار می‌روند، فاء الفعل یعنی واو "وَضَلَّ" و "وَعَدَأٌ" را حذف می‌کنند، و به جای آنها می‌گویند "صِلَّةٌ و عِدَّةٌ". و در چنین مواردی به جای واو، نمی‌توان همزه وصل را جایگزین آن ساخت. به عبارت دیگر: نمی‌توانیم با حذف واو "وَضَلٌ" و "وَعَدٌ" به جای آن بگوییم "إِضَلٌ و إِعْدٌ"، و همزه را در مصدر آنها جایگزین "واو" سازیم.<sup>۴</sup>

۲- دلیل دیگر در اشتقاق "اسم" از "سَمُو" و نادرستی اشتقاق آن از "وسم یا سمة" این است که اگر اسم، مشتق از "وسم" یا "سَمَة" می‌بود باید جمع اسم، «أوسام»؛ و مَصغَر آن، «وَسِيم» باشد؛ چنان که مَصغَرِ «صلة و عده» به صورت «وَصِيْلَةٌ و وَعِيْدَةٌ» است، در حالی که مَصغَرِ اسم نمی‌تواند «وَسِيم» باشد؛ همان گونه که در مصادر و مآخِذِ لُغَوِي می‌بینیم، مَصغَرِ آن، سَمِيٌّ است (طبرسی، بی تا، ص ۱۹).

ابن منظور را در این باره گفتاری است که ابوالفتوح رازی، مفسر بزرگوار شیعی - پیش از او - جامعتر و رساتر دلیل اخیر را در اشتقاق اسم از "سَمُو" بیان کرده و می‌گوید:

"وقول آن کس - که گفت: اشتقاق او: [اسم] از وَسَم باشد، وَسَم، علامت بُود - درست نیست؛ برای آنکه اگر چنین بودی در جمعش «أوسام» گفتی، و در تصغرش «وَسِيم»؛ و الف وصل حاجت نبودی آوردن (رازی، ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵، ج ۱، ص ۳۱؛ طبرسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۹؛ ابن منظور، بی تا، ج ۲، ص ۲۱۲) و با توجه به قاعده «الجمع والتصغیر يَرْتَدَانِ الْأَسْمَاءَ إِلَى أَصُولِهَا» یعنی جمع و تصغیر، اسما را به ریشه‌های آنها بر می‌گرداند و جمع اسم، اسما، و مَصغَرِ آن «سَمِيٌّ» است، باید گفت اشتقاق اسم از «وسم» نادرست می‌باشد.

۳- راغب اصفهانی در ذیل «سما» که مصدر آن «سمو» است از کلمه «سما» سخن به میان می‌آورد و شواهدی از آیات و کلام عرب را یاد می‌کند مبنی بر اینکه از این ماده باید مفهوم علو و ارتفاع را جستجو کرد؛ و علو و ارتفاع هیچ ارتباط و پیوندی با مفهوم «وسم» ندارد. آن گاه همو در ذیل «سما»، از اسم و اَسْماء یاد می‌کند و با توجه به آیاتی که کلمه «اسماء» در آنها آمده است، به گونه‌ای نسبتاً مبسوط به گفتگو می‌پردازد (راغب اصفهانی، بی تا، صص ۲۴۳، ۲۴۴).

### □ نکاتی سودمند درباره عینیت یا مغایرت اسم با مسمی

در این مقام ابوالفتوح رازی نکاتی جالب و مفیدی دارد که ما برای اینکه بیانش گسترده و

طولانی و در قالب نثر فارسی سده ششم هجری است، و برای فارسی زبانان امروز ثقیل می‌نماید محتوای آن را گزارش می‌کنیم.

وی می‌گوید:

«اسم و مستمی مغایر با یکدیگر هستند. و این شبهه را - که اسم، عین مستمی است - باید سست و بی وزن برشمرد؛ زیرا صور مختلفی درباره اسم و مستمی قابل تصور می‌باشند که عبارت‌اند از اینکه: ۱- اسم بدون مستمی ۲- مستمی بدون اسم ۳- یک مسمی و چند اسم ۴- یک اسم و چند مستمی می‌باشد.»<sup>۵</sup>

- مثال برای صورت نخست یعنی اسم بدون مستمی، آیه «إِنَّا نَبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ أَشْمَمٍ يَحْيَى» (مریم، ۷) است که [ای زکریا، ما تو را به زادن نوجوانی از همسرت مژده می‌دهیم که نام او «یحیی» است. این بشارت پیش از آنکه کسی به نام یحیی زاده شود و پا به عرصه وجود نهد، انجام گرفته، و این اسم فقط در عالم لفظ و تعبیر تحقق یافته، و مسمایی به هنگام بشارت وجود نداشته است.

- مثال و نمونه برای صورت دوم، یعنی «مستمی بدون اسم» عبارت از آن بخش از پدیده‌های وجودی است که هنوز نام و عنوانی برای خود احراز نکرده‌اند.

- مثال برای صورت سوم، یعنی یک مستمی و چند اسم، خداوند متعال است؛ چراکه خدای تعالی را در قرآن و اخبار، هزار و یک نام است. اگر اسم و مستمی عین یکدیگر باشند، یا هر اسمی، مسمایی باشد باید که هزار و یک خدا باشد!

در اینجا دلیل دیگری برای اثبات تغایر اسم و مستمی سزای ذکر می‌باشد، و آن این است که اسم قابل شنیدن و نوشتن و خواندن است؛ لکن مستمی به هیچ وجه این چنین نیست. و نیز مستمی - با وجود اینکه می‌تواند در یک جا باشد - اسم و نام آن در جایهای مختلف و متعدد و منتشر و پراکنده است. علاوه بر اینها اگر اسم عین مستمی باشد باید با تلفظ آتش زبان و دستگاه صوتی و ابزار سخن گفتن بسوزد، و «با گفتن عسل، کام آدمی شیرین گردد»!

- و اما مثال برای صورت چهارم یعنی یک اسم و چند مستمی عبارت از اسمای مشترک است؛ از قبیل عین [که گویند دارای هفتاد و دو معنا است]<sup>۶</sup> و «جَوْن» [که دارای معانی: گیاه سبز مایل به سیاهی و سرخ و سفید و سیاه و روز، و نام چندین نوع اسب است (ناظم‌الاطباء، ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۱۴۱)] و شفق [که به معانی: سرخی افق پس از غروب، تپاه از هر چیزی، روز، بیم، مهربانی، ناحیه، سرخ و جز آنها می‌باشد (ناظم‌الاطباء، ۱۳۴۳، ج ۳، ص ۲۰۵۵)].

## □ شبهات قائلان به عینیت اسم و مستمی بر طرفداران رأی به تغایر آنها

- یکی از شبهه‌هایی که حامیان نظریه عینیت اسم و مستمی یاد کرده‌اند آیه «ماتعبدون من دونه إلا سمیتموها...» (یوسف، ۴۰) است، مبنی بر اینکه بت پرستان اسمی از اسمای خدا را نمی‌پرستیدند، بلکه مسمیات را که بتها بوده‌اند پرستش می‌کردند؛ خداوند از این مسمیات به «اسماء» تعبیر کرده است.

باید در رفع و پاسخ این شبهه گفت: سخن اینان ناشی از عدم برداشت صحیح از آیه یاد شده است؛ خداوند متعال در مقام سرزنش بت پرستان و خرده‌گیری از آنان می‌فرماید: «شما روی بتها نام «اله» و معبود نهادید، بدون آنکه از مفهوم «الهیّت و الوهیت» چیزی از قبیل: قدرت بر اصول نعمتها، و استحقاق عبادت و بندگی و پرستش را سراغ و دریافت کرده باشید. پس بنابراین در چنین وضعی که شما بدان دچار هستید جز اسم و نامی بی‌محتوی چیزی در اختیار ندارد؛ یعنی مسمیاتی را پرستش می‌کنید که نام دروغین «اله و آله» را بر آنها نهادید، و در این رهگذر جز دعوی اسمهایی بدون معنا چیزی را دارا نیستید.

خداوند متعال در این آیه فرمود: «اسماء سمیتموها» (نامهایی که شما نهادید و آنها را ساختید). اگر اسم عین مستمی باشد باید می‌فرمود: «مسمیاتی که شما آنها را آفریدید و به وضع آنها دست یازیدید» در حالی که می‌دانیم آنها این مسمیات و بتها را نیافریده‌اند؛ بلکه خداوند متعال خالق اجسام و کالبد آنها بوده است (رازی، ۱۳۳۴ - ۱۳۳۸، ج ۱، صص ۳۱، ۳۲). مسئله عینیت یا مغایرت اسم و مستمی از مسائل بحث‌انگیز میان فرقه‌های مختلف اسلامی بوده است:

- حشویه<sup>۷</sup>، کرامیه<sup>۸</sup>، و اشعریه<sup>۹</sup> اسم را عین مستمی می‌دانستند.

- معتزله<sup>۱۰</sup> می‌گفتند: اسم غیر از مستمی، و صرفاً نام و عنوان است.

- فخرالدین رازی مانند ابوالفتوح رازی قائل به مغایرت اسم و مستمی از یکدیگر است، و ادله‌ای قریب به مضمون ادله ابوالفتوح را اقامه می‌کند.

- آئوسی پس از آنکه متذکر می‌شود: فضیلتی کارآمد در این مسئله نتوانستند راه به جایی برده و ماده نزاع و مشاجره را از میان برده و برگزینند، امام فخرالدین رازی - که بحث و مشاجره در این مسئله را عبث و بیهوده قلمداد کرده است - ادله‌ای در اثبات مغایرت اسم و مستمی اقامه کرده که خود معتقد و مدعی لطافت و دقت آنهاست. لکن شهاب، این ادله را مردود اعلام کرده، و سهیلی را در این مسئله گفتاری است که طی آن ادعا می‌کند سخنی به حق آورده است؛ ولی ابن‌السید رساله مستقلی در رد گفتار سهیلی نگاشته است. اما شهاب می‌گوید: تاکنون مسئله مورد بحث تنقیح و نقد و بررسی

نشده... و حتی در حاشیه‌ای که بر تفسیر بیضاوی: (انوار التزیل) نوشته سخنی را - که اشکال را برطرف سازد- به میان نیاورده است. آلوسی پس از بیان این مطلب می‌گوید: من به فضل الهی راه حلی را یاد می‌کنم که اگر مورد قبول واقع گردد، منتهای آرزویم به شمار است که بدان دست یافته‌ام (آلوسی، بی تا، ج ۱، صص ۵۲-۵۳).

فخرالدین رازی طی چند مسئله از مباحث: عینیت یا مغایرت اسم و مسمی با ذکر ادله مخالف و موافق، اسبق بودن اسم بر فعل از نظر وضع، تقدم اسم جنس بر مشتق در وضع، تقدیم اسماء صفات بر اسماء ذات، اقسام اسما و مسمیات، و اینکه خداوند متعال از نظر ذات خاص خود، دارای نام و عنوانی می‌باشد، بحث و گفتگو کرده است (رازی، بی تا، ج ۱، صص ۱۰۸-۱۱۲).



یادداشت:

۱- مقاله‌ای که مطالعه می‌کنید، یادداشتهایی است که سال ۱۳۶۵ ضمن تدریس درس "مفردات قرآن کریم" برای دانشجویان دوره کارشناسی ارشد گروه علوم قرآن و حدیث در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران فراهم آوردم.

۲- خوشه خرما، ناظم‌الاطباء ۱۳۴۳، ج ۴، ص ۲۷۱۶؛ ابن منظور، بی تا، ماده «قنو»

۳- کزی و جانب، نام گیاهی و موضعی، ناظم‌الاطباء ۱۳۴۳، ج ۲، ص ۱۲۹۰؛ ابن منظور، بی تا، ج ۱، ص ۷۴۴

۴- چنانچه در فعل مضارع آنها و او که فاء‌الفعل است، حذف می‌شود.

۵- ابوالفتوح رازی با ترتیبی دیگر، این صور را شرح می‌دهد، و ما آن را به خاطر رعایت ارقام این صور، دگرگونه گزارش می‌کنیم.

۶- شمار و ارقامی از معانی هفتاد و دو گانه، عین را بنگرید در ناظم‌الاطباء ۱۳۴۳، ج ۴، ص ۲۴۳۹

۷- حشویه، در کلام و مقالات اسلامیین، لقبی طعن‌آمیز درباره کسانی از اهل حدیث است که مثل ظاهریه و بعضی غلات، آیات و اخباری را که متضمن تشبیه و تجسیم است- معتبر و مقبول می‌شناسند، و از تأویل آنها و عدول از ظاهر مفهوم اجتناب دارند. نام بعضی از حشویه را شهرستانی در کتاب «الملل و النحل» خویش آورده است. معتزله عموم اصحاب حدیث را - به طعنه - «حشویه می‌خوانده‌اند» (مصاحب، ۱۳۴۵-۱۳۵۶، ج ۱، ص ۸۵۴).

۸- یکی از فرق اسلامی، منسوب به نام پدر مؤسس آن، ابو عبدالله محمدبن کرام (متوفی ۲۵۵ هـ) که مذهب او پیروان زیادی در خراسان داشته که شهرستانی آنان را دوازده فرقه دانسته که از آن جمله‌اند: عابديه، اسحاقیه، احدیه، هیصمیه، که قائل به جسمیت و تشبیه خداوند بوده‌اند؛ و لذا اهل سنت، آنها را تکفیر کرده‌اند و اینان مناققان را مؤمن می‌دانند، و می‌گویند: خدا جسم است و بر عرش جلوس کرده که پاره‌ای از فرق کرامیه می‌گویند که خداوند از آن قسمت که با عرش تماس دارد منتهای است و از سایر جهات نامتنهائی می‌باشد، و برخی دیگر می‌گویند که خدا از هر شش جهت منتهائی است. محمدبن کرام خدا را جوهر می‌دانست، ولی پیروان او از اطلاق جوهر بر خداوند خودداری می‌کردند. درباره حسن و قبح، عقیده‌ای به سان معتزله دارند که عقلی است. و امامت را به اجماع امت می‌دانند نه با نص، لکن بر این اعتقادند که می‌تواند در دو مملکت یا دو شهر دو امام واقعی وجود داشته و هر دو برحق باشند و از این رهگذر خواسته‌اند که هم امامت علی علیه السلام و هم خلافت معاویه را حق و انمود سازند.

اختلاف و دشمنی کرامیه با امام فخر رازی منجر به تبعید او از بلاد «غور» گشت. از سده هفتم هجری به بعد، ذکری از کرامیه در میان نیست، و شاید در حمله مغول از بین رفته‌اند. (بنگرید به مصاحب ۱۳۴۵-۱۳۵۶، ج ۲، ص ۲۱۸۸).

۹- یا اشاعره، پیروان ابوالحسن علی بن اسماعیل بصری، معروف به «اشعری» (متوفی ۳۲۴ هـ) در نقطه مقابل



## کاوشی در مفردات سورة حمد / ۹۵

معتزلیان که با مساعی دانشمندانی چون ابوبکر باقلائی، ابن فورک، جوینی، غزالی، فخررازی، جرجانی و دیگران - با وجود مخالفت حنابله و ما تریدیه و دیگر فرق اسلامی - به صورت مذهب مختار اکثر اهل سنت درآمد. اینان قائل به قدم قرآن و تغایر ذات و صفات خدا، و ضرورت رؤیت خداوند در نشئه عقیبی، کفر مرتکبان معاصی کبیره و جز آنها می‌باشند. (بنگرید به مصاحب ۱۳۴۵-۱۳۵۶، ج ۱، ص ۱۵۴ و ۱۵۶)

۱۰- بنیانیگذار آن واصل بن عطاء، شاگرد حسن بصری است که روزی در مسجد می‌گفت: مرتکب کبیره نه مؤمن است و نه کافر، و اثبات «منزله بین المنزلتین» می‌کرد که حسن بصری گفت «اعتزل واصل عنا» و بدین روی پیروان واصل را «معتزله» می‌نامند، هر چند وجوه دیگری را در این نامگذاری یاد کرده‌اند، با وجود اینکه معتزله به حدود بیست فرقه درآمدند در پنج اصل با هم توافق دارند: ۱- اعتقاد به «منزله بین المنزلتین» مبنی بر اینکه مرتکب گناه کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه فاسق است. ۲- توحید ذات و صفات و عدم امکان رؤیت خداوند. ۳- اعتقاد به عدل الهی، که از این رو آنها را «عدلیه» نیز می‌نامند؛ و آزادی و اختیار انسان در افعال خود. ۴- صدق و عفو و عید خداوند در قیامت و تحقق آنها. ۵- استقلال عقل در تشخیص حسن و قبح. (بنگرید به دهخدا ۱۳۳۷-۱۳۴۵، صص ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۸۸ حرف میم)

### کتابنامه:

آلوسی، ابوالفضل شهاب‌الدین سید محمود آلوسی بغدادی، (م. ۱۲۷۰ ه.ق) روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، ج ۱، بیروت دارالاحیاء التراث العربی، بی‌تا  
ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی بن احمد انصاری، (م. ۷۱۱ ه.ق)، لسان العرب، ج ۲، (۴ جلدی) بیروت، دارلسان العرب، بی‌تا.

دهخدا، علی اکبر، (م. ۱۳۳۴ ه.ق)، لغتنامه، (حرف م)، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷-۱۳۴۵ ه.ش.

رازی، ابوالفتوح حسن بن علی بن محمد، (م. سده ۶ ه.ق)، روض الجنان، و روح الجنان، ج ۱، ط. دوم، تصحیح الهی قمشهای، تهران، اسلامیه، ۱۳۳۴-۱۳۳۵ ه.ش.

رازی، فخرالدین محمد بن عمر، (م. ۶۰۶ ه.ق)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۱.

راغب اصفهانی، ابولقاسم حسین بن محمد، (م. ۵۰۲ ه.ق)، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق محمدسیدگیلاتی، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا

طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، (م. ۵۴۸ ه.ق)، مجمع البیان لعلوم القرآن، ج ۱، تهران، کتابفروشی اسلامیه، (۱۳۷۳-۱۳۷۴ ه.ق)

### قرآن کریم

مصاحب، غلامحسن دائرة المعارف فارسی، ج ۱ و ج ۲، تهران مؤسسه فرانکلین، ۱۳۴۵-۱۳۵۶ ه.ش.

ناظم‌الاطباء، علی اکبر نفیسی، (م. ۱۳۰۳ ه.ش)، فرهنگ نفیسی «فروناسد»، تهران، افست مروی، ۱۳۴۳ ه.ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی